یادداشت

همکاری و رقابت در نظام بین‌الملل

اردشیر زارعی‌قنواتی

اجلاس گروه هشت کشور بزرگ صنعتی جهان موسوم به جی ۸ و نشست گروه کشورهای دارای اقتصادهای بزرگ و نوظهور موسوم به گروه ۲۰ در کانادا مهم‌ترین موضوع جهان در هفته اخیر تلقی می‌شود. بحث و رایزنی در خصوص سیاست و اقتصاد در اجلاس اول و ادامه آن با جرح و تعدیلاتی در نشست دوم، از چند زاویه می‌تواند واجد اهمیت تلقی شود. معمولاً نشست‌های بزرگ در چارچوب پلت‌فورم‌های کلان در حوزه سیاسی - اقتصادی با توجه به عدم انطباق کامل منافع ملی و بین‌المللی شرکت‌کنندگان، بیش از آنچه به تصمیم‌گیری شفاف و اجماع نظر اساسی برای توافق ربط پیدا کند، تلاش جهت جستن راهی برای کاهش اختلافات و دستیابی به مصالحه‌های حداقلی در تلفیق منافع متفاوت بازیگران ذی‌نفع خواهد بود. نشست جی ۸ و گروه ۲۰ در این مقطع زمانی خاص که بحران‌های اقتصادی و سیاسی بیش از هر زمان دیگری گریبان محیط بین‌المللی را گرفته و ارتباط ارگانیکی آن، چون یک کلاف سردرگم بازیگران بزرگ عرصه جهانی را به خود مشغول کرده است، از یک طرف ضرورت اجماع نظر همگانی و از طرف دیگر واقعیت عدم انطباق مطلق منافع در این میدان رقابت را نمایان می‌کند. این دوگانگی و پارادوکس هم الزام همکاری را به طرفین گوشزد می‌کند و هم اینکه به جهت منافع متفاوت قدرت‌های ملی، چالش‌های موجود برای تطبیق منافع در زیست رقابتی کنونی را ابعاد دوچندانی می‌بخشد. در چنین فضایی جستن راهکارهایی برای همکاری به همان اندازه که سخت است، یک امر اجتناب‌ناپذیر خواهد بود که هیچ یک از بازیگران فوق برای حفظ موقعیت و درک شرایط گریزی از آن نخواهند داشت. به همین دلیل اجلاس جی ۸ و گروه ۲۰ را باید از سه زاویه درک محیط بین‌المللی، بحران‌های سیاسی - امنیتی موجود و اقتصاد جهانی در یک ارتباط دیالکتیکی و به طور همبسته مورد تحلیل و بررسی قرار داد.

۱- درک محیط بین‌المللی: جهان کنونی به همان نسبت که رنگین کمانی از رنگ‌های متفاوت بوده و تنها سیاه یا سفید نیست، زشت و زیبای تحولات به وقوع پیوسته یا قابل پیش‌بینی برای آینده نیز میراثی از آن تمامی اعضای جامعه جهانی خواهد بود. دوران یکجانبه‌نگری و تمامیت خواهی برای همیشه پایان یافته است و این توهم پرهزینه دیگر جایگاهی در شکل‌بندی محیط درونی و بیرونی عرصه بین‌المللی نخواهد داشت. هر اتفاق یا رخدادی در جهان کنونی تاثیر انکارناپذیر خود را بر دیگران نیز خواهد گذاشت و در معادلات نوین بین‌المللی «حاصل جمع صفر» تقریباً مفهوم وجودی خود را از دست داده است. فروپاشی شوروی، جنگ افغانستان و عراق، تحولات اروپای شرقی، بحران جهانی اقتصاد، موضوع امنیت جمعی و تروریسم بین‌المللی، بحران انرژی، محیط زیست، حقوق بشر و بروز تنش‌های هسته‌ای، مولفه‌های اولویت‌داری هستند که تاثیر دوگانه خویش را بر منافع ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی بازیگران بعضاً ناهمسو گذاشته و به نوعی دیگران را نیز در برد و باخت‌های حاصل از آن شریک می‌کنند. در تصویر جدیدی که از محیط بین‌المللی ترسیم می‌شود برد یا باخت به مفهوم سنتی آن تعریف خود را از دست می‌دهد و بازندگی یکی، حاصل و ارمغان مدال پیروزی برای دیگری نخواهد بود. زمانی که اردوگاه‌های شرق و غرب برچیده شدند، ابرقدرت‌ها و هژمون‌های بین‌المللی در میدان جنگ سرد واقعیت وجودی خود را از دست دادند و کشورها نیز برای کسب منافع ملی و عبور از مرزهای تخاصم با رقبای خود باید با همکاری دیگران از میادین مین عبور کنند، موفقیت در هر رقابتی از جمع و تفریق یک همکاری چندجانبه یا بین‌المللی می‌گذرد.

۲- بحران‌های سیاسی - امنیتی: پس از فروپاشی شوروی و به خصوص بعد از حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر، جهان به مسیری گام نهاد که در بطن خود حامل بروز و ظهور بحران‌های پیش‌بینی نشده‌ای بود. در ابتدا پیروزمندان دوران جنگ سرد از درون این بحران‌ها برای خویش گوهری می‌جستند که به مرور اثبات شد صدف‌های دنیای واقعیت بسی سخت‌جان‌تر از توهمات ذهنی صیادان این دریای پرتلاطم بوده است. جنگ افغانستان و عراق بهترین تصویر برای محو هرگونه توهم ذهنی بود که حتی قدرت بلامنازع روزگار خود را در چنبره بازوهای اختاپوسی خویش گرفتار کرد. برای عبور از این توهم راهی به غیر از گام نهادن در مسیر ناهموار جهان واقعیت نبود و گذر از این دوران کوتاه نتیجه رسیدن به فاز تاثیر متقابل یک بحران بر بحران دیگر و تاثیر تجمیع بحران بر کل عرصه بین‌الملل بوده است. بازیگران جهانی در مواجهه با بحران‌های سیاسی - امنیتی به درستی درک کردند که جهان کنونی تنها ترسیم یک بازی شطرنج نیست که با یک کیش «شاه» مات شود. برخلاف تصور ناشی از توهم توطئه، نشست جی- ۸ و جی- ۲۰ در تورنتوی کانادا نیز در چارچوب همین شکل‌بندی بیش از آنچه «یالتای نوین» تلقی شود، مفهومی در بطن مصالحه و تعامل (با حواشی خوب یا بد) برای عبور از بحران یا حداقل کاهش تنش جهت همکاری بهتر است.

۳- بحران اقتصادی: نشست‌های دوگانه در کانادا در این مرحله از رخدادهای بین‌المللی بیشتر وجهه اقتصادی داشته و بازیگران عمده بین‌المللی در جست‌وجوی یافتن راهی برای مهار بحران‌های اقتصاد جهانی بوده‌اند. بحث‌ها حول سه گرایش متفاوت اقتصادی برای مقابله با بحرانی دور می‌زند که در ادامه به واسطه تاثیرات متقابل خود همه اضلاع قدرت در نظام بین‌المللی را متاثر می‌کند؛ گرایش متکی بر تزریق پول به اقتصاد برای تضمین رشد اقتصادی که هم‌اکنون از سوی امریکا نمایندگی می‌شود، گرایش کاهش کسری بودجه با سیاست انقباض مالی و ریاضت اقتصادی که اتحادیه اروپایی دنبال می‌کند و گرایش سوسیال - بازار که همچنان اعتقاد دارد رشد اقتصادی باید همزمان با ارتقای سطح متوسط زندگی در ساخت شهروندی رقم بخورد و در نشست گروه ۲۰ کشورهای چین، هند و برزیل آن را نمایندگی می‌کنند. رسیدن به یک توافق مشترک در بین این سه گرایش عمده با توجه به تفاوت ساختاری بین این کشورها به نظر می‌رسد که سخت بوده و به همین دلیل نشست کنونی را با چالش‌های زیادی روبه‌رو خواهد کرد.

افغانستان پیش از بازی نهایی

احمد رشید*
ترجمه: محمدعلی فیروزآبادی

اینکه اوباما و مشاورانش هنوز هم به دنیا می‌گویند که امریکا پیش از ۱۳ ماه آینده از افغانستان خارج نخواهد شد اهمیتی ندارد زیرا اکثر افغان‌ها و کشورهای همسایه بر این باورند که امریکا در امور افغانستان مداخله می‌کند و در پی اعمال نفوذ است و بازی فینال از همین حالا آغاز شده است. به همین خاطر هم از جنگ‌سالاران افغانی گرفته تا طالبان و القاعده و حتی سرویس‌های مخفی سهم خود را در این بازی بزرگ افزایش داده‌اند تا رقبا را حذف کنند و اهداف خود را به پیش ببرند و همزمان حوزه نفوذ خود را گسترش دهند. مساله خطرساز این است که افغانستان بار دیگر تبدیل به «آوردگاه آسیا» شود؛ همان تعبیری که «لرد کرزن» بریتانیایی در قرن نوزدهم آن را به کار می‌گرفت. اوباما در دسامبر گذشته این بازی را واگذار کرد. او اعلام کرد برای شکست طالبان ۳۰ هزار سرباز اضافی به افغانستان اعزام می‌کند و اضافه کرد نیروهای امریکا از جولای ۲۰۱۱ خروج خود را از این کشور آغاز خواهند کرد و افغانستان را به افغان‌ها خواهند سپرد. جالب آنکه قرار است در ماه اکتبر یکصد هزار سرباز امریکایی و ۴۰ هزار سرباز از دیگر کشورهای عضو ناتو در افغانستان مستقر باشند و در جولای ۲۰۱۱ باردیگر از آنجا خارج شوند. برای تشکیل پلیس و ارتش افغانستان تا به امروز بیش از ۲۵ میلیارد دلار پول به این کشور سرازیر شده است. این در حالی است که هنوز اکثر این نیروها بی‌سواد و آموزش‌ندیده و بدون مسوولیت هستند و به هیچ عنوان توانایی بر عهده گرفتن امنیت کشور خود را ندارند. از آن پنج هزار و ۲۰۰ مربی‌ای که به خواست امریکا و ناتو قرار بود آموزش افغان‌ها را بر عهده بگیرند تنها دو هزار و ۶۰۰ نفر به این کشور آمده‌اند. اروپایی‌ها هم با وجود ادعاهای بی‌شمار تنها ۳۰۰ مربی به افغانستان اعزام کرده‌اند. از نظر افغان‌ها و همسایگان‌شان مانند پاکستان، هند و ایران کاملاً روشن است که کشورهای اروپایی عضو ناتو در جنگی که مشروعیت و محبوبیت خود را از دست داده است، به محض خروج سربازان امریکایی از افغانستان، به پایان ماموریت خود می‌رسند. هلندی‌ها از مدت‌ها پیش اعلام کرده‌اند نیروهایشان را از ولایت جنگ‌زده اورازگان در تابستان امسال خارج خواهند کرد. کانادایی‌ها هم از ولایت قندهار در سال جاری خارج خواهند شد و سپس دانمارکی‌ها هم همین کار را می‌کنند. از قرار معلوم بریتانیایی‌ها به خواست امریکا از ولایت هلمند خارج و وارد قندهار می‌شوند. تصمیم اوباما مبنی بر افزایش نیروها صرف‌نظر از آن زمان‌بندی خودسرانه وی که فرماندهی ارتش امریکا را با مشکل روبه‌رو می‌کند، تصمیمی سنجیده به نظر می‌آمد. با افزایش نیروها آن استراتژی جدید مبارزه با طالبان کلید خورد؛ استراتژی‌ای که بر اساس آن از کشتن شورشیان حتی‌الامکان پرهیز می‌شود و بر پایه حفظ جان غیرنظامیان و توسعه کشور قرار دارد. اما چنین اقداماتی نیاز به زمان دارد و در عرض چند ماه قابل اجرا نیست. این استراتژی جدید نظامی برای اولین بار در مرجاح به کار گرفته شد یعنی در همان جایی که کانون تجارت مواد مخدر به شمار می‌آید. با این حال آن ۱۵ هزار سرباز غربی و افغانی در موقعیتی نیستند که توانایی جلوگیری از بازگشت طالبان و مین‌گذاری آنها در جاده‌ها را داشته باشند. طالبان از مردم آن منطقه زهرچشم گرفته‌اند و مانع از در اختیار گرفتن کنترل شهر توسط دولت می‌شوند. حال امریکا و ناتو در تدارک بزرگ‌ترین حمله تابستان هستند. چندده هزار سرباز برای قطع ارتباط قندهار و مناطق پیرامونی آن با طالبان و انتقال امور به نیروهای افغانی بسیج شده‌اند. ژنرال پترائوس در دیدار از قندهار به ساکنان این شهر هشدار داد که طالبان در فکر انتقام هستند و چه بسا برای توقف این حمله به اقدامات وحشتناک متوسل شوند. طالبان در روز روشن دست به چند جنایت زدند و طی آن یک دوجین کارمند عالیرتبه و از جمله معاون شهردار قندهار را به قتل رساندند. جامعه جهانی با سه مشکل همیشگی در افغانستان روبه‌رو است و راه‌حلی برای آن ندارد؛ اولین مشکل اینکه آنها در یافتن یک متحد افغانی قابل اطمینان عاجز هستند. بر پایه یکی از گزارش‌های پنتاگون حامد کرزی تنها در ۲۹ حوزه از ۱۲۱ حوزه کلیدی طرفدارانی دارد. اکثر افغان‌ها به نوعی در بی‌عملی گرفتار و در انتظار به سر می‌برند. فشار امریکا بر رئیس‌جمهور برای اقدام علیه فساد هم تا به امروز از سوی کرزی پاسخی دریافت نکرده است. دولت‌های امریکا از ۹ سال پیش در رابطه با کرزی رفتاری ساده‌لوحانه و ناپایدار نشان داده‌اند. این رئیس‌جمهور در همه این سال‌ها هیچ تلاشی برای تشکیل دولت پاک به خرج نداد و حال به چه دلیل باید این کار را آغاز کند؟ جدایی میان کرزی و واشنگتن روز به روز بیشتر می‌شود. امریکا در وهله اول کرزی را به تقلب در انتخابات متهم کرد و سپس نتیجه همان انتخابات راپذیرفت تا شاید بار دیگر بتواند با او در مورد یک دولت قانونی مذاکره کند. اما دولت اوباما به دلیل آنکه دیدار اخیر کرزی از واشنگتن با مشکل مواجه نشود از همه آن خواسته‌ها چشم پوشی کرد. دومین مشکل اینکه اگر چه امریکا می‌خواهد تعدادی از سربازان خود را به مدت پنج سال در افغانستان نگه دارد اما اروپایی‌ها در این مورد حاضر به همکاری نیستند. بر پایه نظرسنجی‌ها ۷۲ درصد از مردم بریتانیا خواهان بازگشت نیروهایشان هستند و ۵۲ درصد از آلمانی‌ها هم‌چنین نظری دارند. از قرار معلوم در سراسر اروپا از اسپانیا گرفته تا سوئد، اکثریت مردم از این جنگ خسته شده‌اند. به این ترتیب بحران از افغانستان به مقر ناتو در بروکسل و پایتخت‌های اروپایی نیز سرایت می‌کند. هیچ دولتی نمی‌تواند در درازمدت بر سیاست خارجی پافشاری کند که در داخل با مخالفت‌های عمیق روبه‌رو است و هزینه آن پول زیاد و خون است و تعجبی ندارد که اعضای ناتو در ۲۳ آوریل در تالین توافق کردند کنترل برخی حوزه‌ها را تا پایان سال به افغانی‌ها واگذار کنند. «آندرس فوگ راسموسن» دبیرکل ناتو هم خوشبینانه اظهارنظر کرد که در سال جاری شاهد ابتکارهای زیادی از سوی اعضای این سازمان خواهیم بود. این اظهارنظر به نحو شگفتی‌آوری با اطمینان و در عین حال پوچ می‌نماید زیرا افغان‌ها چنین تصمیم‌هایی را نه پیشروی بلکه نوعی عقبگرد می‌دانند. آلمان هم از زمان انتقال چهار هزار و ۵۰۰ سربازش به شمال و قندوز به جای تبیین استراتژی و اهدافش، بیش از پیش در مقایسه با دیگر اروپایی‌ها سر خود را زیر برف کرده است. میزان فریب و خودفریبی آلمانی‌ها بسیار چشمگیر و قابل توجه می‌نماید. صدراعظم مرکل علاقه چندانی به مساله افغانستان ندارد و آخرین اقدام عملی وی شرکت در مراسم سوگواری یکی از سربازان کشته‌شده آلمانی بود. این در حالی است که به زودی پنج هزار سرباز امریکایی برای پشتیبانی از آلمانی‌ها در بزرگ‌ترین حمله علیه طالبان به شمال افغانستان منتقل خواهند شد. مشکل سوم اینکه طالبان و دیگر گروه‌های بنیادگرا همچنان از پاکستان به عنوان محل عقب‌نشینی و آماده‌سازی خود استفاده می‌کنند و این ارتش پاکستان بود که در سال ۲۰۰۳ این امکان را برای طالبان و هم‌پیمانانش فراهم کرد که بار دیگر از خاک پاکستان برای حمله به نیروهای امریکایی استفاده کنند. و این مساله‌ای بود که پرزیدنت بوش در آن زمان به آن توجهی نشان نداد. پرزیدنت اوباما در این مورد قاطعیت بیشتری نشان داد اما پاکستان با نیم‌نگاهی به هند نفوذ خود را در کابل افزایش داد و از زمانی که امریکا صحبت از خروج کرد اسلام‌آباد هم حضور خود را در افغانستان قطعی اعلام کرد. پاکستان در نظر دارد نقش کلیدی در بازی نهایی بر سر افغانستان بر عهده بگیرد و به همین خاطر طالبان را برای روز مبادا حفظ می‌کند. در عین حال طالبان پاکستان هم بر قدرت خود افزوده‌اند. این پشتون‌ها در آغاز کار تنها به عنوان نیروهای کمکی برای طالبان افغانستان و القاعده در مناطق قبیله‌ای عمل می‌کردند اما از سال ۲۰۰۷ دولت اسلام‌آباد را به چالش طلبیدند و با حمله‌های انتحاری تمام کشور را دچار هرج و مرج کردند. ارتش پاکستان هم تازه بیش از شش ماه پیش علیه طالبان در شش منطقه از هفت منطقه قبیله‌ای وارد عمل شد. ارتش از وارد شدن به هفتمین منطقه قبیله‌ای پرهیز می‌کند یعنی همان منطقه واقع در وزیرستان شمالی و جنوب منطقه مرزی بلوچستان که طالبان و متحدانش یعنی «جلال‌الدین حقانی» و «گلبدین حکمتیار» در آن پایگاه دارند. علاوه بر آنها، القاعده و برخی گروه‌ها از آسیای مرکزی در وزیرستان شمالی اردوگاه‌های آموزشی دارند. در این گروه‌ها تعدادی از حمله‌کنندگان انتحاری از ملیت‌های مختلف عضویت دارند و آماده حمله به منافع امریکا هستند؛ همان گروه‌هایی که چند شبه‌نظامی آلمانی هم در میان آنها دیده شده است. از زمانی که آن امریکایی پاکستانی‌تبار یعنی «فیصل شهزاد» آن اتومبیل حامل بمب را در میدان تایم نیویورک پارک کرد، پاکستان برای اقدامات جدی‌تر به شدت تحت فشار قرار گرفته است. اما بی‌تردید ارتش پاکستان به هیچ عنوان حاضر نیست که برخلاف منافع استراتژیک آن کشور عمل کند. اوباما وعده داد درصدد قانع کردن کشورهای منطقه برای شرکت در یک پیمان است و به این صورت افغانستان دیگر تبدیل به بازیچه همسایگانش نخواهد شد. اما هیچ اتفاقی نیفتاد. روابط میان امریکا و ایران و مناسبات پاکستان و هند از گذشته هم وخیم‌تر است. شش همسایه مستقیم یعنی ایران، پاکستان، چین، ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان و همسایگان دورتر یعنی هند، روسیه و عربستان سعودی با همه وجود در تلاش برای نفوذ در افغانستان پس از خروج نیروهای امریکایی هستند. اما پاکستان در این بازی بزرگ به دلیل دسترسی به رهبران طالبان بهترین کارت‌ها را در اختیار دارد. غرب نزدیک به ۹ سال پس از حملات یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ احساس خستگی می‌کند. اگر کشورهای همسایه و امریکا و ناتو در اندیشه معامله دولت کابل با طالبان نباشند، پاکستان و افغانستان همچنان در این وضعیت باقی خواهند ماند. کرزی درصدد کسب حمایت بین‌المللی از چنین مذاکراتی است و از یک سال پیش مذاکرات با طالبان را در دوبی و عربستان سعودی به طور پنهانی رهبری می‌کند. اما طالبان می‌دانند که باید به طور مستقیم با امریکا و ناتو معامله کنند. دولت امریکا شرط لازم برای این مذاکرات را قطع هرگونه رابطه میان طالبان و القاعده عنوان کرده است و از سویی می‌خواهد در وهله اول با حملات نظامی با طالبان روبه‌رو شود و آنگاه با دشمنی ضعیف‌شده معامله کند. اما بعید به نظر می‌آید که رسیدن به چنین هدفی در حال حاضر امکان‌پذیر باشد. تقسیم قدرت با طالبان اگرچه بهترین راه‌حل نیست اما به عقیده بسیاری از افغان‌ها تنها گزینه نزدیک به واقعیت به نظر می‌آید زیرا اگر غرب شروع به خروج نیروهایش از افغانستان کند، این کشور ضعیف و از نظر سیاسی از هم‌گسیخته در میان همسایگانی که به دنبال نفوذ در آن هستند تنها می‌ماند.

***احمد رشید روزنامه‌نگار و نویسنده پاکستانی از جمله برجسته‌ترین کارشناسان منطقه به شمار می‌آید و چندین کتاب در رابطه با مسائل هندوکش به رشته تحریر درآورده است.**

منبع: اشپیگل

گزارش

وداع اروپا با خدمت اجباری سربازی

سوئد پس از ۱۰۹ سال خدمت اجباری سربازی را لغو کرد. ارتش این کشور باید از ابتدای ژوئیه سال ۲۰۱۰ پرسنل خود را از میان داوطلبان استخدام کند. اکنون ۲۱ کشور از ۲۷ کشور اتحادیه اروپا خدمت وظیفه عمومی را برچیده‌اند.

مجلس سوئد پیشنهاد ائتلاف راست میانه حاکم را به ریاست فردریک راینفلد نخست‌وزیر این کشور در مقابل نظر مخالف احزاب سوسیال‌دموکرات، سبزها و چپ‌ها پذیرفت. از این پس فقط افرادی در سطوح نیروهای مسلح خدمت می‌کنند که به استخدام این نیروها درآمده باشند و این کار شغل‌شان باشد و آموزش‌های کافی نیز در این مورد دیده باشند. استن تولگفورس وزیر دفاع محافظه‌کار سوئد سیستم جدید ارتش این کشور را به دلیل شرایط کاملاً متفاوت جهان پس از پایان جنگ سرد و در هم تنیدن سوئد در شبکه ساختاری ناتو موجه دانست.

خدمت وظیفه عمومی در بسیاری از کشورهای عضو اتحادیه اروپا یا پیمان آتلانتیک شمالی، ناتو، پایان گرفته است. ۲۱ کشور از مجموع ۲۷ کشور اتحادیه اروپا و ۲۳ کشور از ۲۸ کشور عضو ناتو خدمت سربازی را لغو کرده‌اند. ترکیه، آلمان، قبرس، یونان، اتریش، نروژ، فنلاند و ایسلند از دیگر کشورهای اروپای غربی هستند که خدمت وظیفه عمومی هنوز در آنها برقرار است.

در قبرس طولانی‌ترین زمان خدمت سربازی وجود دارد. در این کشور جوانان باید ۲۶ ماه خدمت کنند. در دانمارک اما فقط چهار ماه برای دوران سربازی در نظر گرفته شده است. البته در این کشور تنها به شرطی افراد را به خدمت وظیفه عمومی می‌برند که داوطلب به اندازه کافی ثبت‌نام نکرده باشد.

در دوران جنگ سرد میان دو پیمان ناتو و ورشو تا پایان دهه ۱۹۹۰ ، خدمت وظیفه برای جوانان تقریباً در همه کشورهای اروپایی اجباری بود. ایالات متحده امریکا به این دلیل که در دوران جنگ ویتنام، تلفات بسیاری در میان سربازانی که دوران خدمت وظیفه عمومی خود را می‌گذراندند داشت، خدمت نظام وظیفه را در سال ۱۹۷۳ کنار گذاشت.

با پایان دوران جنگ سرد به تدریج کشورها این شیوه افزایش نیروهای نظامی خود را رها کردند. فرانسه اولین کشور بزرگی بود که در سال ۲۰۰۱ میلادی خدمت وظیفه عمومی را لغو کرد. پس از آن اسپانیا، ایتالیا، کرواسی و دیگر کشورها لغو خدمت وظیفه عمومی را آغاز کردند.

یکی از دلایل مهم لغو خدمت وظیفه عمومی هزینه سنگین آن است. دولت اتریش حساب کرده است هزینه‌های مستقیم و غیرمستقیم دوران خدمت وظیفه عمومی برای هر نفر ۱۴ هزار یورو است. اگر این مبلغ ضرب در ۲۰ تا ۲۵ هزار سربازی شود که سالانه خدمت وظیفه خود را آغاز می‌کنند، مبلغ ۳۰۰ میلیون یورو در سال حاصل می‌شود.

منبع: دویچه وله

قرن چین هنوز فرا نرسیده است

جوزف نای
ترجمه: سهیل جان‌نثاری

شهرت کنونی چین برای قدرت، از پیش‌بینی‌ها ناشی می‌شود. بخشی از نسل جوان چین، از این پیش‌بینی‌ها برای درخواست سهم بزرگ‌تر از قدرت استفاده می‌کنند و بعضی از امریکایی‌ها اصرار به آماده‌شدن برای تعارض در پیش رو را مطرح می‌کنند؛ تعارضی شبیه به تعارض بین آلمان و بریتانیا در یک سده پیش.

اما چنین پیش‌بینی‌هایی باید مورد شک قرار گیرند. در سال ۱۹۰۰، آلمان در قدرت صنعتی از بریتانیا عبور کرده بود و قیصر یک سیاست خارجی ماجراجویانه را دنبال می‌کرد که الزاماً به برخورد با دیگر قدرت‌های بزرگ منجر می‌شد. در مقابل، چین هنوز از لحاظ اقتصادی و نظامی نسبت به امریکا عقب‌مانده است و اولویت سیاست‌هایش را بر منطقه و توسعه اقتصادی‌اش گذاشته است. در حالی که مدل اقتصادی «لنینیست بازاری» چین (به اصطلاح «اجماع پکن») قدرت نرم را در کشورهای اقتدارگرا فراهم می‌کند و تاثیر معکوسی بر بیشتر دموکراسی‌ها دارد.

حتی اگر طبق پیش‌بینی گلدمن ساکس تولید ناخالص داخلی چین در سال ۲۰۳۰ به تولید ناخالص داخلی امریکا برسد، دو اقتصاد شاید در اندازه برابر باشند اما در ترکیب برابر نیستند. چین همچنان بخش روستایی توسعه‌نیافته بسیار بزرگی خواهد داشت و مواجهه با مشکلات مردم‌شناسانه به تاخیر افتاده مربوط به سیاست تک‌فرزندی‌اش را آغاز می‌کند. علاوه بر این، با توسعه کشورها، نرخ رشد گرایش به کاهش یافتن دارد. با فرض رشد شش درصد چین و رشد دو درصد امریکا بعد از ۲۰۳۰، چین تا جایی در میانه نیمه دوم این قرن، به درآمد سرانه‌ای برابر با امریکا دست نخواهد یافت.

قدرت اقتصادی

درآمد سرانه، شاخصی برای کمال یک اقتصاد است. در حالی که نرخ رشد چشمگیر چین در ترکیب با اندازه جمعیت‌اش مطمئناً سبب عبور اقتصادش از اقتصاد امریکا در اندازه کلی می‌شود؛ این به معنای برابری نیست. و از آنجا که بعید است امریکا طی این دوره بر سر جایش بماند، چین راه درازی تا ایجاد چالشی نظیر چالشی که آلمان قیصر در ابتدای قرن گذشته با عبور از بریتانیا متوجه آن کرد، برای امریکا دارد. با این حال، طلوع چین، یادآور هشدار توکودیدس است که باور به اجتناب‌پذیری تعارض، می‌تواند یکی از علل اصلی آن باشد.

طی دهه گذشته، چین از جایگاه نهم جهان در صادرات به جایگاه اول رسیده است، اما مدل توسعه صادرات‌محور چین با توجه به این امر که موازنه‌های مالی و تجاری جهانی در اثر بحران مالی سبب درگیری‌های بیشتری می‌شوند احتمالاً نیاز به تعدیل خواهد داشت. با وجود اینکه چین ذخایر پولی خارجی عظیمی دارد، تا وقتی بازارهای عمیق و باز مالی‌ای داشته باشد که نرخ‌های بهره در آنها نه توسط دولت که توسط بازار تعیین شود، کار سختی برای قوی‌تر کردن اهرم فشار مالی با قرض‌دادن پول به کشورهای دیگر دارد.

بر خلاف هند که با یک قانون اساسی دموکراتیک متولد شد، چین هنوز راهی برای حل مشکل تقاضا برای مشارکت سیاسی (اگر نه دموکراسی) که تمایل به همراهی با درآمد سرانه دارد، پیدا نکرده است. ایدئولوژی کمونیسم مدت‌هاست که رفته و مشروعیت حزب حاکم به رشد اقتصادی و ناسیونالیسم قومی وابسته است. بعضی از متخصصان مطرح می‌کنند سیستم سیاسی چین کمبود مشروعیت دارد، از سطح بالای فساد رنج می‌برد و در صورت تزلزل اقتصاد، در برابر ناآرامی‌های سیاسی آسیب‌پذیر است. اگر چین نتواند فرمولی پیدا کند که موفق به کنترل طبقه متوسط شهری رو به گسترش خود بشود، نابرابری منطقه‌ای و نفرت میان اقلیت‌های قومی همچنان باقی خواهد ماند. نکته اصلی این است که هیچ‌کس، شامل رهبران چینی، نمی‌داند آینده سیاسی کشور چگونه تکامل خواهد یافت و این، چگونه رشد اقتصادی آن را تحت تاثیر قرار خواهد داد.

ابرقدرت شرق

در ۱۹۷۴، دنگ‌شیائوپنگ در مجمع عمومی سازمان ملل گفت: «چین یک ابرقدرت نیست و هیچ‌گاه هم به دنبال ابرقدرت بودن نخواهد بود.» نسل فعلی رهبران چینی، با درک این نکته که رشد سریع، کلید ثبات سیاسی داخلی است، روی توسعه اقتصادی تمرکز کرده‌اند و همچنین، روی چیزی که محیط بین‌المللی «موزون» می‌نامند؛ محیطی که رشدشان را مختل نخواهد کرد. اما نسل‌ها تغییر می‌کنند، قدرت معمولاً غرور می‌آفریند و گاهی اوقات اشتها، همراه خوردن افزایش می‌یابد. بعضی تحلیلگران هشدار می‌دهند قدرت‌های در حال رشد، همواره از قدرت اقتصادی تازه به دست آمده‌شان برای اهداف سیاسی، فرهنگی و نظامی استفاده می‌کنند.

حتی اگر این، ارزیابی دقیقی از اهداف چینی‌ها باشد این تردید وجود خواهد داشت که چین قابلیت نظامی برای ممکن‌کردن این سناریو را به دست آورد. آسیا موازنه قوای درونی خودش را دارد و در آن زمینه، بیشتر دولت‌ها از حضور امریکا در منطقه استقبال می‌کنند. رهبران چین باید با واکنش دیگر کشورها و همچنین محدودیت‌های ساخته‌شده توسط هدف رشد و نیازشان با بازارها و منابع خارجی مبارزه کنند. یک وضعیت نظامی تهاجمی می‌تواند سبب شکل‌گیری یک ائتلاف برابر در میان همسایگان باشد که هم قدرت نرم و هم قدرت سخت چین را تضعیف خواهد کرد. نظرسنجی اخیر Pew در ۱۶ کشور، نشان می‌دهد اگرچه نگرش مثبتی نسبت به رشد اقتصادی چین وجود دارد، اما به رشد نظامی آن چنین نگاهی وجود ندارد.

این واقعیت که احتمال کمی هست تا چین رقیب هماورد امریکا در سطح جهانی شود، به این معنا نیست که نمی‌تواند امریکا را در آسیا با چالش مواجه کند و خطر تعارض نباید هیچ‌گاه رد شود. اما بیل کلینتون به نظر می‌رسد درست‌تر می‌گفت هنگامی که در ۱۹۹۵ به جیانگ زمین گفت: «امریکا از یک چین ضعیف بیشتر از یک چین قوی می‌ترسد.» با در نظر گرفتن چالش‌های جهانی‌ای که مقابل چین و امریکا قرار دارد، آنها از همکاری با هم منفعت بیشتری می‌برند. اما غرور و ملی‌گرایی در میان بعضی از چینی‌ها، تضمین چنین آینده‌ای را دشوار می‌کند.

در همین زمینه

در حالی که نرخ رشد چشمگیر چین در ترکیب با اندازه جمعیت‌اش مطمئناً سبب عبور اقتصادش از اقتصاد امریکا در اندازه کلی می‌شود؛ این به معنای برابری نیست. و از آنجا که بعید است امریکا طی این دوره بر سر جایش بماند چین راه درازی را برای عبور از امریکا در پیش دارد.